



## گوهرِ سخن

علی - فتح مهر

حافظ وصال می طلبید از ره دعا  
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن  
«حافظ»  
به یاد آن معلم حساس و مهربان کرمانی  
وبه یاد آن معلم خوب و دانای همدانی! وبه  
یاد آن معلم فرزانه و منظم تهرانی وبه یاد آن  
مدیر با صلابت و مدبّر شیرازی، که در  
سالهای سی و سالهای چهل، در آبادان -  
می خواستند ما را خطیب و گوینده و  
«حرف بزن» بار آورند!

وبه حرمت و عزت معلم های عزیز و  
فرزانه ای که امروز هم در گوشه و کنار  
مملکت، سعی دارند «بیجه ها» هنر خوب  
حرف زدن و خوب سخن گفتن را بیاموزند و  
ممارست کنند و در سینه ها و ذهن ها «گل»  
بکارند. معلم عزیز است و کرامت دارد. معلم  
چراغ و نور و سپیدی را به ارمغان می آورد.  
خواه معلم ریاضی و خواه معلم زبان و خواه

معلم دانش اجتماعی یا مربی پرورشی.  
به هر حال همه با نیت خیر و به خاطر  
وصول و وصال به آن هدف و لال تلاش  
می کنند و تلاش هم کرده اند. قبلاً از گوهر  
بند با خوانندگان خوب «تربیت» گفته ام و  
امروز از گوهر سخن، که به هر حال گوهر  
بند هم یار و یاور گوهر سخن است و هر دوی  
آن وسائل نایب برای خوب و نیکو پروردن.  
«زبان» وسیله و عامل ارتباط است. زبان پُل  
بیوند است. زبان و بیان و سخن، نعمت  
ارزنده خداست.

زبان، هم گنج است و هم موجب رنج.  
زبان و بیان بیرق افراشته وجود است. زبان  
هم عسل است و هم شرنگ.  
ای زبان! هم آتش و هم خرمسنی  
چند این آتش در این خرمسنی زنی؟  
از زبان، هم زبان می رسد و هم سود و  
باران برکت نیز. زبان، هم خار بر دل

می نشاند و هم از عطر خود جان را رونق و  
مایه می دهد.

زبان همان مروارید درون صدف است  
که بنا به فرمایش علی (ع): «شخصیت هر  
کس در زیر زبان او پنهان است.»

در مدرسه، زبان هم باید تعلیم بیابد و  
باید تربیت پیدا کند و روند و سیر اصولی  
خود را طی کند.

در مدرسه و مراکز آموزشی و فرهنگی،  
باید به پرورش و رشد و اصلاح زبان و شیوه  
سخن گویی، توجه شود. مگر نه آن که در  
اجتماع، با زبان باید نیاز و خواسته و اندیشه را  
مطرح کرد؟ مگر نه آن که با گنگی و نامجمع  
نمی توان گره از کار گشود؟ مگر نه آن که  
آدم درس خوانده و مدرسه رفته، باید بتواند  
«حرف» بزند و حرف دل و بر خاسته از  
«مغز» را خوب و رسا و نیکو بیان نماید؟

این مهم هم الفبا و اصولی دارد و  
ممارست می خواهد.

البته زبان آلوده به تملق و چاپلوسی و  
دروغ، بهتر که همان لال و خاموش و الکن  
باشد! زبان تفرقه انداز و مفسده ساز و هول آور  
و آبرو بر باد ده، بهتر که گنگ باشد. اما آن  
زبان و بیان و سخنی که گوهر باشد و گل  
باشد و نور و حرارت و امید، راستر باد.

در مدرسه است که بیجه های ما باید یک  
حرف و دو حرف و اندک اندک رسم خوب  
گفتن را یاد بگیرند. تمرین کنند. این مهم به  
عهده معلم دانش اجتماعی و معلم ادبیات و  
بینش دینی و تاریخ و... است. موسم درس و  
دانشکده، آن عزیز و خوب «بهبهانی» آمد  
در باره یک موضوع روان شناسی حرف بزند،  
و «کنفرانس بدهد!!»

به مجرد آن که آن همه زن و مرد و دختر  
و پسر را دید و نگاه انداخت در آن همه  
نگاه، لال شد و خاموش! یادم هست که  
نجیب بود و مهربان و دانشجویی درس خوان  
سالم.

زناوی او، لب زیرین او، سرانگشتان او،  
همه لرزیدند و او هم مضطرب و متقلب.  
استاد میانجی شد و با برخوردی ظریف او را  
نجات داد. آن خوب بهبهانی رو کرد به

دانشجویا و گفت: «آن سالی که «اهواز» درس می خواندم، رفتم کنفرانس بدهم. موضوع درباره حمله مغول بود، هنوز حرف نزده بودم که معلم مرا شرمسار کرد و مرا دست انداخت و به ناچار نشستم و هرگز حرف نزد. حالا هم از امتحان شفاهی می ترسم!»

امروز، سالها از آن روز و کنفرانس «او» می گذرد. آن استاد فرزانه و مجرب هم، همچنان نورافشان است. آن دانشجوی عزیز کمروم امروز معلمی خوب و دلسوخته و صادق در گوشه ای به فعالیت مشغول است. هم او بداند وهم من بدانم وهم توهمکار خوب و گراقتدره که زمینه رشد را باید برای معلم و برای دانش آموز و برای «دانشجو معلم» فراهم کرد.

در مراکز تربیت معلم، به موضوع سخنوری عنایت شود. بچه ها را تمرین بدهید. واداره کار عملی کنید. به خواندن همان چند صفحه کتاب «اکتفا» نکنیم. با حلوا حلوا دهان شیرین نمی شود! دانشجوی مرکز تربیت معلم، فردا باید برود توی کلاس. آن همه بچه و نوجوان جوان.

فردا می خواهد با اولیاء دانش آموزان حرف بزنند، می خواهد نرم و آرام و صبوره مطالب را در ذهن ها نشانند. مگر نه آن که بیان خوب، برای معلم، نعمت است؟ از امروز شروع کنیم. در دبستان، در مدرسه راهنمایی، در دبیرستان. مباحث دانش اجتماعی، برای «آغازیدن» مناسب است.

معلم های گراقتدر این رشته هم مددکاران خوب. مروری بر زندگی حافظ و سعدی و فردوسی و... هم برای عادت دادن بچه ها به خوب حرف زدن و حرفهای خوب زدن، مناسب است. این هم می ماند برای معلم های محترم ادبیات فارسی.

معلم های تاریخ و جامعه شناسی هم شیوه اظهار عقیده را به عزیزان دانش آموز یاد بدهند. راه این است که مجال و فرصت پیدا

کنند برای ابراز و اظهار وجود. این مجال را «معلم» می تواند به دانش آموز بدهد. در هر مقطع تحصیلی، باید به گونه ای مناسب برخورد کرد.

مربیان پرروشی هم در همان مراسم صبحگاهی می توانند مجال حرف زدن به دانش آموز بدهند و او را تشویق کنند که فکر کنند و حرف بزنند. دانش آموز را عادت دهند که «طوطی وار» نگوید و ندانسته هم سرسلسله جنبان نشود. مربی، با همه وجود و در همه ابعاد باید مربی باشد. (چه سعادت بزرگی است مربی بودن و مزین گشتن به آن ویژگیهای ناب و هنرمندانه) در مدارس، مربیان محترم ما، همراه با مدیران مدبر ما، همراه با معلم های خوب ما، شیوه تفکر منطقی و شیوه اظهار عقیده را به بچه ها یاد بدهند.

همانطور که گفته شد، ممارست در خوب سخن گفتن را در وهله اول برای خود معلم و مربی ضروری می دانم. معلم بد بیان و ناموفق در سخن گفتن، در کار چندان موفق نمی شود.

بچه ها را هم جذب نمی کند. چه مانعی دارد که در سالن مدارس ما هر ماه جلسه ای باشد و سرود و شعرخوانی و سخنرانی؟ گرداننده و همه کاره هم خود بچه ها باشند. معلم ها هم دعوت آنها را قبول کنند و حضور در آن جلسه ها را.

چه مانعی دارد که شاعران و هنرمندان و گویندگان هم در آن مجالس بچه ها شرکت کنند و موجبات دلگرمی آن عزیزان را فراهم آورند؟

(آن سالها در دبیرستان رازی آبادان و دبیرستان ابن سینا، هر زنگ انشا را شور و حرارت می دادیم به رنگ جلسه ای وزین ادبی)

امروز که اندیشه فرهنگی و حکایت عنایت به امر تربیت، مورد توجه مستمر است، باید شور و شوق و سوز و حرارت ما بیشتر باشد.

برنامه ریزی مسئولان محترم مسائل تربیتی و آموزشی و امور ذوقی، می تواند آن

شور و حرارت را به مراتب زنده تر و زیباتر جلوه دهد.

در همین امر سخنرانی و پرورش استعداد بچه ها در سخنوری، کار را به اهل صاحب ذوق آن بسپارید و نخواهید که سطور بخشنامه مجری باشد! آدم و آدمهای زنده باید سطور بخشنامه را روح و جان دهند!

در همین امر سخنوری «تنگ نظری» مانع از آن رشد واقعی و سالم نشود.

مربیان ما، معلم های ما، به بچه ها امکان درخشیدن بدهند. موجبات جلوه و سرفرازی آنها را فراهم کنند. خوب گفتن، توجه به فصاحت، توجه به بلاغت، در رهن و گرو رشته ادبیات و رشته فرهنگ و ادب نیست. فقط در انحصار معلم ادبیات و معلم بینش دینی هم نیست.

هر معلمی باید تمرین کند سخنوری را. غلام آن کلماتم که آتش افرورد نه آب سردنند از سخن بر آتش تیز مربیان هم باید در فن بیان ورزیده تر شوند. خطابه و سخنوری از همان صدر اسلام مورد توجه بوده. شاعران سرفرازمان هم به گوهر سخن عنایت داشته اند. «نظامی» هم به گوهر سخن عنایت داشته.

بلبل عرشند سخن پروران باز چه مانند به آن دیگران اگر بر تقویت فن بیان و سخنوری تأکید دارم، نه محض گشودن باب مغلظه و سفسطه است! نه محض «میرابو» سازی است.

می دانید که بچه های ما به همان نسبت و میزان که در درس انشا ضعیف هستند، به همان اندازه هم در بیان و سخن گفتن، ضعف دارند. و این ضعف علاج دارد و علاج آن نیز اصولی دارد. اگر قرار است مبشر و پیام رسان فرهنگ اسلامی باشیم و از راستی و آزادگی و تربیت و اخلاق و هنر، بگوئیم، چرا در این روند ممارست نکنیم؟

اگر قرار است زبان و سخن و بیان ما، گره از کار بگشاید، چرا زمینه رشد «بیان» را موجب نشویم؟ و گوهر سخن را، گوهر شب چراغ وجود خود و وجود بچه ها نکنیم؟

اول مهر بتواند همه آن درسهایی که قرار است در عرض سال تحصیلی یاد بگیرد، بداند. البته هستند دانش آموزان استثنایی که خیلی هم با هوش هستند و در تابستان مثلاً خانواده‌های آنان با آنها کار کرده‌اند یا خودشان علاقه داشتند و یاد گرفتند که وقتی همان روز اول انسان به آنها می‌نگرد می‌بیند که سه یا چهار ماه و شاید یک سال از کلاس جلوترند. اینها استثنایهایی است در مسائل آموزش. این مسأله روشن است ولی متأسفانه در مسائل پرورشی به این تدریجی بودن اثر کار پرورشی و اینکه تربیت واقعاً یک کار تدریجی است و باید توأم با تمهید مقدمات باشد که در دانش آموز تأثیر کند توجه کافی نمی‌شود. یعنی انتظاری که از یک دانش آموز در اول سال داریم نباید آن باشد که در آخر سال باید از همان دانش آموز داشته باشیم. ما نیز همچون معلم عربی، فیزیک یا ادبیات فارسی باید تلاش کنیم تا دانش آموز را برسانیم به آن نقطه‌ای که آخر سال می‌خواهیم باشد. من فکرمی‌کنم برادرها بایستی به این مطلب واقف شوند و بعد با سوابق و اطلاعاتی که خود دارند منتقل کنند به مربیان تربیتی که این روش می‌تواند بسیار مؤثر باشد. یعنی اگر ما انتظار آخر سال را اول سال داشته باشیم نمی‌توانیم اثر لازم را در بچه‌ها بگذاریم. در عین حال همان گونه که عرض شد همانند مسائل آموزشی بعضی از بچه‌ها هستند که به هر حال در محیط‌های دیگری در مجامع دیگری که هم‌تراز مدرسه بوده است، تربیت شده‌اند و ما باید به این مسأله توجه داشته باشیم که عموم دانش آموزان این گونه نیستند. بنابراین باید برای هر سال تحصیلی برنامه‌ریزی کنیم، یعنی بدانیم برای هر دوره تحصیلی از کجا می‌خواهیم شروع کنیم و به کجای می‌خواهیم برسانیم؟ بنابراین اگر لازم است که تدریجاً بچه‌ها را به یک نقطه مطلوبی هدایت کنیم خیلی با دقت، با طمأنینه و با سعه صدر باید حرکت کنیم. باز در مسائل آموزشی این روشن است که اگر درسی را مثلاً معلم می‌دهد جلسه بعد اگر بخواهد دیکته آن درس را بگوید بعضی بچه‌ها غلط ندارند و بعضی ۵-۶ غلط دارند و او تحمل

می‌کند. یعنی بلافاصله در اولین جلسه‌ای که درس را از دانش آموز می‌پرسد منقلب نمی‌شود که چرا دانش آموز همه آن مطالبی را که من گفتم یاد نگرفته است و بلافاصله او را تحت فشار روحی یا مجازاتهای آموزشی قرار نمی‌دهد. یعنی اول سال ممکن است درسی را بدهد و بعد از یک هفته دیکته آن را بگوید، احتمالاً ممکن است در درس



دیکته عده‌ای خوب باشند و عده‌ای بد اما در ذهن خودش یک نوع تقسیم بندی از کلاس پیدا می‌کند و بعد هم از بیاضات عمومی کلاس مطلع می‌شود و ارزیابی می‌کند که این موضوع در تدریس هفته بعد او هم اثر دارد. یعنی مثلاً احساس می‌کند کلاس امسال خیلی سطحش بالا نیست. بچه‌هایی که آمده‌اند ظاهراً پایه قوی ندارند. خوب یک کمی سطح درس را پایین می‌آورد. با طمأنینه بیشتر و با سرعت کمتری حرکت می‌کند در مسائل تربیتی باز به این نکته بعضی جاها کم توجه می‌شود یعنی اگر ما مثلاً یک دستورالعمل یا یک روش یا یک برنامه تربیتی را به بچه‌ها ابلاغ می‌کنیم می‌خواهیم به آنها القا کنیم که او در جلسه بعدی باید همان کار مورد نظر و مطلوب ما را انجام دهد و به همان شکلی که ما می‌خواهیم درآید. این به اعتقاد بنده برداشت غلطی است و باید در آن مسأله سعه صدر داشت، یعنی باید دانش آموزانی را که از نیبهای مختلف هستند، تحمل کرد.

همان گونه که در مسائل آموزشی به هر حال استعدادها متفاوت و وضعیت خانوادگی و سوابق تحصیلی و بسیاری از فاکتورهای دیگر مؤثر است، در مسائل تربیتی هم عیناً همین گونه است. یعنی اگر

فرضاً دانش آموزی اول سال با مقننه و چادر مشکلی به مدرسه آمده به لحاظ حجاب خیلی خوب است، یعنی چیزی است در غایت مطلوب. اما در مقابل، اگر دانش آموزی هم حجاب مناسبی ندارد و روسری او مقداری عقب رفته و آمده در مدرسه قدری رعایت کرده اگر ما هم یک مقداری با او بحث حجاب و مسائل اجتماعی و فرهنگی و اسلامی را مطرح کنیم و توضیح دهیم و دیدیم فردا قدری بهتر شد این برای ما باید قانع کننده باشد. یعنی برای کاریک روزمان کافی است. نباید انتظار داشته باشیم فردا او بشود مثل بچه‌های حزب اللهی که در یک خانواده پای بند به اسلام و احکام اسلامی بزرگ شده‌اند و برای آنها مسأله حجاب جا افتاده است.

یکی از مسائل مهم دیگر مسأله توضیح دادن برنامه‌های تربیتی برای بچه‌ها است. به عنوان مثال دختر خانمی به من نوشتند که وجود دارد. نوشته که من آدمی کاملاً معتقد به حجاب هستم و خانواده‌ام، خواهرم و مادرم همگی با چادر و مقننه هستند اما صحبتی با دانش آموزان دیگر داشتم در ساعت تفریح درباره حجاب و مسأله حجاب و فلسفه آن را توضیح می‌دادم. اما احساس کردم که آنها قانع نشدند و در اولین کلاس بعدی که کلاس تعلیمات دینی بود، وقتی معلم آمد برای آنکه ایشان توضیح دهند و دوستان من قانع شوند، سؤال کردم که خانم چرا ما باید حجاب را به این صورت قبول داشته باشیم و در مدرسه رعایت کنیم؟ معلم ما ناراحت شد و به من اعتراض کرد که «شما چرا حرفهای ضد انقلاب را می‌زنید. این صحبتی نیست که بحث سر کلاس باشد. مسأله حجاب روشن است و باید توسط همه رعایت شود.» و نوشته است که: «من واقعاً ناراحت شدم که هیچی، احساس کردم که آن دوسه تن دانش آموز که من داشتم تلاش می‌کردم که مسأله حجاب را برای آنها توضیح دهم الان چگونه می‌اندیشند و آیا به من و این معلم نمی‌خندند؟»

این مسأله خیلی مهم است، ما خیلی چیزها چون برای خودمان روشن شده، فکر

می کنیم برای دیگران هم روشن است. در مسایل آموزشی هم این بحث هست. یعنی معلم خوب آن کسی است که بفهمد چه چیزهایی بچه‌ها بلد نیستند. نه اینکه فکر کند هر چیزی که برای خود او مسأله ساده‌ای است برای بچه‌ها نیز علی‌القاعده باید ساده باشد. اصلاً این طور نیست. باید در وهله اول تشخیص داد که آنها چه چیز را نمی‌دانند و چه چیز برای ایشان مشکل است و درباره آنها بیشتر توضیح داد. در مسائل تربیتی هم واقعاً یک مربی تربیتی خوب کسی است که تشخیص بدهد کدام بچه چه چیز برایش گره فکری است و همان را باز کند. والا از طریق صرفاً صدور یک سری دستورها و امر و نهی‌ها چیزی عاید ما نمی‌شود. نکته دیگر اینکه از نظر ایجاد یک انقلاب تربیتی در آموزش و پرورش ممکن است در محیط‌های مدرسه ما موفق باشیم که ضوابط تربیتی را اعمال بکنیم ولی به هر حال این دانش آموز در خانواده هم محیط دیگری برایش هست و اگر در خانواده الگویی که برایش مطرح است با ضوابط تربیتی مدرسه متفاوت باشد و در مدرسه هم قانع نشود، در خانواده نمی‌تواند مقاومت کند و بلافاصله عوض می‌شود. از خانواده مهمتر خود اجتماع است و مجموعه فاکتورهایی که در اجتماع در بچه اثر می‌گذارد. این الگوهای تربیتی که به هر حال رسانه‌های گروهی امروز خواسته یا ناخواسته دارند مطرح می‌کنند، حالا چه مطبوعات چه رادیو چه تلویزیون. (اتفاقاً بنده از موضوع بحثی در دانشگاه صنعتی شریف در ارتباط با مسأله جوانان اطلاع یافتم. از بنده هم دعوت کرده بودند و فرصت نشد آنجا بروم. در آنجا مطرح شده بود که در صدا و سیما ما معتقد به الگوسازی برای جوانها نیستیم و الگوی ما همان ارزشهای اسلامی است.) بنده شدیداً با این مسأله مخالفم و معتقدم که این عین اشتباه است که صدا و سیما فکر کند که الگوسازی نمی‌کنند صدا و سیما چه بخواهد و چه نخواهد الگوسازی می‌کند و بنابراین بهتر آن است که این آگاهی را پیدا بکنیم که آن کسی که می‌خواهد الگوسازی کند، توجه

داشته باشد که چه الگوهایی بسازد تا در مجموعه فرهنگی کشور قابل قبول باشد. بنابراین در آموزش و پرورش هم وضع به همین منوال است. مثلاً آیا در دستورات عملهای ما الگوسازی نیست؟ قطعاً هست. کارهای اموز تربیتی ما الگوسازی نیست؟ واقعاً هست. حتی در مسائل ورزشی، شما اگر مثلاً به یک رشته بخصوص ورزشی ارزش ندهید یا اگر خواستند ورزشی انجام دهند بگویند نه، این ورزش طاغوتیه، این ورزش مثلاً خشن است و دیگری چنین و چنان. قطعاً بدانید چیزی را که برای بچه‌ها ترسیم کرده‌اید به عنوان یک الگوری ذهنیات کودک و نوجوان اثر می‌گذارد. بنابراین مسأله الگوسازی مسأله مهمی است و ما اگر در ارتباط با مسائل تربیتی می‌خواهیم الگوسازی کنیم باید متوجه باشیم چه داریم می‌سازیم؟ یعنی در ذهن بچه چه چیز را معرفی می‌کنیم به عنوان الگو. باید آن چیزی را که معرفی می‌کنیم توضیح دهیم. البته خیلی از موارد هست که به توضیح غیر مستقیم نیاز دارد. باید آنها را جا بیندازیم و مبتنی بر یک نوع منطق کنیم. باز این بحثی است که قبلاً در شورای عالی انقلاب فرهنگی در گرفت. آنجا همین مسأله مطرح شد که اگر مثلاً

❖ اصولاً مسأله تعلیم و تربیت مسأله‌ای است که به لحاظ تاریخی نیز همواره مورد علاقه مردم ما قرار داشته است.

ما در مطبوعاتمان و در صدا و سیما در عرض ۱۰ سال گذشته لاقلاً ماهی یک بار مسأله حجاب را به عنوان یک مسأله در ابعاد گوناگون فرهنگی، اجتماعی و حتی علمی مطرح می‌کردیم و افراد صاحب‌نظری می‌آمدند و صحبت می‌کردند. در آن صورت چقدر وضعیت حجاب فرق داشت با وضعیت کنونی ما. ما اگر می‌خواستیم تدریجاً مردم را به نقطه مطلوبی در این زمینه هدایت کنیم در صورتیکه احساس می‌کردند

حرف ما در مورد رعایت حجاب مبتنی است بر یک تئوری، مبتنی است بر یک منطق، مبتنی است بر یک فرهنگ غنی، مسأله خیلی فرق می‌کرد تا اینکه احساس کنند عده‌ای آمده‌اند و می‌خواهند به آنها زور بگویند. می‌گویند آن گونه لباس بپوشید که ما می‌گوییم، این خیلی فرق دارد. که البته اگر این مطلب در میان جوانها جا بیفتد و در سنین دبستان و دبیرستان مطرح شود، خیلی اهمیت دارد. جوانان در سنین مدرسه اگر احساس کنند یک کسی دارد حرفی را به اجبار به آنها تحمیل می‌کند ولو اینکه از آن حرف خوششان هم بیاید، نمی‌پذیرند. یعنی لاقلاً قلباً نمی‌پذیرند. شما دیده‌اید که در مدرسه یک دانش آموز حاضر است یک سال عقب بیفتد یا مثلاً تجدید شود برای اینکه یک حرفی یا یک لطیفه‌ای در کلاس بپزند و بچه‌های هم سن و سالش بخندند.

شما با چنین روحیه‌ای مواجه هستید. خوب طبیعی است که در مسائل تربیتی ممکن است ما سخت بگیریم که فرضاً آن گونه که ما می‌گوییم لباس بپوشید یا آن طور که ما می‌گوییم غذا بخورید و آن گونه که ما می‌گوییم حرف بزنید. خلاصه تا وقتی که هر مطلبی برای آنها به عنوان یک مطلب منطقی و معقول جا نیفتد و تدریجاً به صورت یک ملکه ذهنی برای آنها در نیاید. من فکر می‌کنم که ما در مسائل فرهنگی و تربیتی در سطح جامعه موفق نخواهیم بود. چون دانش آموز در مدرسه همیشه قابل کنترل است و در اختیار ماست و نیروهای حزب الهی هم به اندازه کافی در نظام آموزش و پرورش هست اما بیرون از مدرسه خیر.

به این ترتیب ما در مدرسه باید به گونه‌ای عمل کنیم تا مسائل تربیتی و پرورشی برای نسل جوان دانش آموز جا بیفتد و به یک باور و زمینه‌های تربیتی برسند، در آن صورت است که ما دیگر به کنترل و ضامن اجرا نیازی نداریم، یعنی در واقع هدف ما از ابتدا باید این باشد که آنها را متعلق به اخلاق اسلامی باریاورییم.

والسلام علی عبادالله الصالحین